

بودند، و از ایشان برای این تذکره درست
سیاسگزارم، سالیه جزئیه عکس لازم الصبق
نداره، اما در مورد بقیه مطالب نوشته
ایشان که مناسفانه با انواع تعریضها
و کنایه‌ها همراه بود لازم می‌دانم
توضیحی چند بدهم.

فصل من در نوشتن آن مقاله طرح
مسائلی بود در منطق که گمان قوی
می‌بردم برای اولین بار است مطرح
می‌شوند و اکنون که آن مقاله و نقدی
بر نقد آقای خوانساری خوشبختانه هر دو
به چاپ رسیده است گمان من در تازگی
آن مسائل بدیقین بیست چند مسلم می‌دانم
آقای خوانساری متعلق قدیم‌تر، برخلاف
من که به گمان ایشان پیش‌خود و به کمک
المتجدد آموخته‌ام، در محضر اساتید فن
و بر اساس متون معتبر منطقیان اسلام
آموخته‌اند و اگر از مطالب مهم به کلی
بی‌اعتنا گشته باشند و حق، چنانکه
خواهیم دید، آن مطالب را درست
به عکس فهمیده باشند دلیل آن است که
در آن محضر و در آن متون نباید از آن
عطال ذکر می‌شده باشد، وگرنه چگونه
ممکن است کسی که خود را متخصص
در منطق قدیم می‌داند و کتاب درسی
در سطح دانشگاهی در منطق می‌نویسد
از این مطالب به کلی بی‌اطلاع باشد.

اولین مطلبی که در آن مقاله
مطرح کردم بودم این بود که «روش
ارسطو در «ارغنون» در مباحث قیاسات
شامل دقت‌هایی است که در آثار منطقیان
اسلام اثری از آن دیده نمی‌شود. برای
توضیح این مطلب ابتدا بحث قیاس را
چنانکه ارسطو طرح کرده است نقل
کرده بودم. در این نقل برای این که
به‌خواننده احتمالاً کسی در فهم اصل
مطلب کرده باشم برخی از مسائل لازم از قبیل
موضوع، محمول، رابطه، قاعده عکس
و قیاس را در نهایت اختصار شرح داده

بودم. آقای دکتر این توضیحات را که
بخش کوچکی از آن مقاله است به جای
اصل مطلب گرفته و وسیله حمله به من
قرار داده‌اند و نوشته‌اند: «مطالعی است
از لحاظ منطقی بسیار عادی و در سطح
کتابهای دبیرستانی» و نیز: «مطالعی
بسیار ابتدائی و مقدماتی» که: «مانند
کشتی بزرگ یا آب‌وتاب بیان شده‌است»
(ص ۱۷۶) نمی‌دانم توضیح چند اصطلاح
به‌عنوان مقدمه که با کمال اختصار بیان
شده است چه ارتباطی با کشف بزرگ
و یا آب‌وتاب بیان شدن دارد؟ آقای
خوانساری به این هم اکتفا نکرده‌اند
و برای اثبات بیسوادی من تعریف همین
اصطلاحات و مفاهیم را از کتاب
دبیرستانی (به‌تغییر خودشان) میانی
فلسفه آقای دکتر سیاسی نقل کرده‌اند.
اما واقعاً نقل این مطالب چه ضرورتی
داشته است؟ مگر من می‌خواسته‌ام کتابی
آن‌هم در شش صفحه در منطق بنویسم؟
آیا با این کار نمی‌خواست‌اند در نظر
خواننده مقدمه مطلب را اصل مطلب
و انمود کنند؟ به‌خصوص که مقاله مرا
به سببش تقسیم کرده‌اند و بخش اول
را همین توضیح واضحات که با آب‌وتاب
بیان شده است دانسته‌اند که البته بعد
معلوم می‌شود چندان هم با آب و تاب
بیان نشده است زیرا خود ثابت کرده‌اند
که در کتاب دبیرستانی میانی فلسفه است
که این مطالب با آب‌وتاب بیان شده
نه در مقاله من. و البته حق هم همین است.
در ادامه این مطالب در اشکال
به اصطلاح اصل موضوع که در آن مقاله
به کار برده‌ام به بیان تفاوت بین اصل
موضوع و علم متعارف پرداخته‌اند و نتیجه
گرفته‌اند که اصول موضوع را به غلط
به جای علوم متعارف به کار برده‌ام. تفاوت
نهادن میان اصل موضوع و علم متعارف
روش قدمای از مناطقه رحمة الله علیهم

در شماره ۱۷ مجله فرهنگ و زندگی
مقاله‌ای نوشته بودم با عنوان «منطق صوری
که شامل نقدی هم بر کتاب «منطق صوری»
آقای دکتر محمد خوانساری بود. آقای
خوانساری در شماره ۱۸ همین مجله
نقدی بر نقد من نوشته بودند. در این
پوشته نه می‌خواهم چیزی بر آن مقاله
ببخازیم و نه تغییری در آن دهم مگر
نوش کردن کلمه «چهارگانه» که
مان گونه که آقای دکتر تذکر داده

اجمعین است و چون آقای خوانساری کتاب خود را براساس طریقه همین منطقه نوشته‌اند در این مورد، همان‌که در بسیاری از موارد دیگر، بحثی با ایشان ندارم در اینجا تنها به این اشاره اکتفا می‌کنم که در منطق جدید و براساس این منطق در ریاضیات جدید بطلان این تفاوت به اثبات رسیده است. اصول موضوع و بدیهیات اولیه دو مقوله جدا از هم نیستند و دلیل این جدا نبودن هم از محدوده منطق قدیم بیرون است. قدما کوچکتر بودن جزء از کل را از بدیهیات می‌دانستند اما امروز دانشجویان علوم همه می‌دانند در مجموعه‌های بینهایت گاهی جزء برابر است با کل. خلاصه آنکه اگر به جای علوم متعارف، اصول موضوع به کار برده‌ام، برخلاف تصور ایشان، اشتباه نکرده‌ام.

اما مطلب اساسی که هدف من از این مقدمات ذکر آن بوده این است: ارسطو «ضربهای متنج هرشکلی را به ضربهای متنج اشکال دیگر تبدیل می‌کند» و مهم‌ترین کار ارسطو این است که «امکان اصل موضوع قراردادن ضربهای متنج هرشکلی را فراهم می‌سازد». یعنی ارسطو (و این توضیح را از نیم آن می‌آورم که مبادا دوباره مطلب اشتباه فهمیده شود) ابتدا ضربهای متنج شکل اول را اصول موضوع قرار می‌دهد اما بعد تلویحاً ثابت می‌کند که می‌توان ضربهای متنج شکل دوم را هم اصول موضوع قرار داد و براساس آن ضربهای متنج شکل اول و سوم را نتیجه گرفت و همچنین یکبار ضربهای متنج شکل سوم را اصول موضوع قرار داد و ضربهای متنج اول و دوم را از روی آن به دست آورد. کسانی که با منطق جدید و ریاضیات آشنائی دارند، درجه اهمیت این دو نکته اخیر را که ارسطو عوالمندان به بدان

توجه کرده می‌دانند، برای من روشن نیست که ترجمه آثار ارسطو چگونه به دست منطقیان ما رسیده که متأسفانه در کتابهای معتبر آسان بحثی از امکان تغییر اصول موضوع نشده است. آقای خوانساری هم که منطق قدیم را از همین کتابها نزد استاد تند کرده اند طبعاً از این مطلب آگاهی نیافته‌اند و البته چنین انتظاری هم از ایشان نداریم اما عجیب این است که چنان در قید معلومات قدیمی خود هستند که گمان کرده‌اند در نقل مطالب از غوثون اشتباه کرده‌ام و پس از نقل این جمله مقاله من که نوشته‌ام ارسطو «ضربهای متنج شکل اول را به شکل دوم و سوم و به همین ترتیب ضربهای متنج هرشکلی را به ضربهای متنج اشکال دیگر تبدیل می‌کند» نوشته‌اند مطلبی است نادرست و باید گفته شود «براین مرحله ضربهای متنج شکل دوم و سوم را به ضربهای متنج شکل اول تبدیل می‌کند». بزرگداشتن اشکال به شکلی غیر از شکل اول چنان از تصور آقای خوانساری بیرون است که جمله‌ای را که در آن به این مطلب اشاره کرده‌ام گمان کرده‌اند اشتباه است و آنرا تصحیح کرده‌اند و باز گمان کرده‌اند که منظور من از این بحث این بوده است که «بگویند هرگز در این اشکال به شکل اول در آثار منطقیان ما و یا در کتاب ایشان نیامده است و آنکه براساس این همه بی‌دقتی در خواندن دو صفحه از یک مقاله شش صفحه‌ای درینند و اندرز بهمین چنین مرقوم فرموده‌اند: «کاش هرکس بخواهد کتابی را نقد کند لااقل یک مرتبه همه آنرا از سر دقت و از روی انصاف بخواند...» (ص ۱۷۸).

مطلب دیگر این است که آیا شرایط عمومی فرغ شرایط خصوصی هستند یا شرایط خصوصی فرغ شرایط عمومی.

حرف اساسی این است که نه شرطی را که آقای خوانساری در تعیین ضربهای متنج به کار برده‌اند می‌توان از پنج شرط عمومی که منطقیان وضع کرده‌اند استخراج کرد. از نظر منطقی در استحکام و برتری روشی که به جای ده اصل موضوع، پنج اصل موضوع به کار می‌برد تردیدی نیست و اگر گفته‌ام دقت کتاب ایشان به مراتب از کتابهای منطقیان قدیم ما کمتر است به این لحاظ بوده است. اگرچه در این مورد دقت قدمای ما از دقت منطقیان قدیم اروپائی به مراتب کمتر است اما کم دقتی آن اسلاف مقابل مقایسه با بی‌دقتی این اخلاف نیست. آقای دکتر در نقدی بر نقد هم‌چنان اصرار ورزیده‌اند که پنج شرط عمومی را می‌توان از شرایط خصوصی و دو شرط دیگر یعنی مجموعاً زده شرط دیگر نتیجه گرفت بدون آنکه به اشکالات اساسی این روش توجه کرده باشند. البته ایشان می‌توانند به این اجتهاد باطل اصرار بورزند و اگر نویسنده‌ای بخواهد غلطی را که می‌توان با پنج اصل تأسیس کرد در جواب بگویند «نویسنده همه را برعکس فهمیده» (ص ۱۷۷). اما از آقای دکتر تقاضا می‌کنم یکبار میحت قیاس را در کتاب رهبر خرد تألیف آقای محمود شهبانی به دقت بخوانند تا خود دریابند چه اندازه در تحریر این بحث میان کتاب ایشان و کتاب آن استاد که بارها از آن به عبارت «این مختصر» یاد کرده است در جامعیت و دقت تفاوت است.

آخرین مطلب مهمی که آقای خوانساری در نقدی بر نقد به آن پرداخته‌اند تأویل قضیه حملی به شرطی است. واقع این است که این مطلب هم اصولاً از محدوده منطق قدیم بیرون

تصحیح مصاحبه تاریخ سینمای ایران

چون مطلب تاریخ سینمای ایران (که در شماره ۱۸ «فرهنگ وزندگی» به چاپ رسیده) به شکل مصاحبه انجام شده بود برخی از مسائل نامفهوم درآمد که به این وسیله تصحیح می‌شود:

ص ۷ - سطر ۵ - «برای ایجاد آثار هنری دراماتیک» باید به «آثاری که جوانب دراماتیک داشتند» تبدیل شود.

ص ۸ - قطعات سفرنامه مظفرالدین شاه و نامدهای او به عکاسی عین متن اصلی نیست و از روی حافظه گفته شده است.

ص ۸ - سطر ۲۳ - «این اسناد و مدارکی است که امروز در دست داریم تا زمانی که فیلم «دختر لر» ساخته شد» نقطه گذاری این جمله نادرست است و نقطه بایستی که پس از «داریم» گذاشته شود و بقیه (بدون نقطه بعد از «ساخته شد») مربوط میشود به جمله بعدی.

ص ۱۰ - سطر ۱۴ - «روستد» به «روستف» تبدیل شود.

ص ۱۰ - سطر ۲۲ - «برنس ریگانین» به «برنس ریگانن» تبدیل شود.

ص ۱۱ - سطر ۱۰ - «و تمام آبارت‌ها و دستگاههای سینما توگراف» به «آبارت و دستگاه سینما توگراف و فیلمهایی که برداشته بود» تبدیل شود.

ص ۱۲ - سطر ۱۵ - «نخستین آزمایش فیلمبرداری در ایران» به «نخستین آزمایش تهیه فیلم طولیل داستانی در ایران» تبدیل شود.

متعرض آن شده‌ام یکی برای این بوده است که دلیل دومی در ابطال مثالی که از اساس الاقیاس در تأویل حملی به شرطی آورده شده است آورده باشم و دیگر آن که در بیغ می‌آمد یعنی را که نحویمان ما قرن‌ها پیش از زبان شناسان امروز غرب به آن توجه کرده‌اند، متذکر شوم. در هر صورت در این بحث به خصوص روی سخن من با ایشان نبوده است. آقای خوانساری حق دارند تعجب کنند که چرا «داستان» توانستن است» در حکم دو جمله و یا «رفتن و نشتن» به که دویدن و گستن» معادل چهار جمله است و به تعریف و کتابه، مضامیر شماری را تخطئه کنند اما مثال اول واقعاً در حکم دو جمله و مثال دوم نه تنها معادل چهار جمله بلکه پنج جمله است. آقای خوانساری باید زحمت ببودن چند پله را به خود هموار کنند و در بحث زبان‌شناسی دانشگاه ادبیات از استادان زبان‌شناسی که با مکتب چامسکی آشنا هستند چگونه این تأویل را بپرسند. الله در قائله: تکلمها چون تبع بولادی است تیز.

این بود اهم ایراداتی که آقای خوانساری به مقاله من که به قول ایشان در سطح پایین «دبیرستانی» است ایرادها و اقسام تعریف و کتابه وارد کرده بودند و البته بگفته که در این مطالبی منصف‌های چند ایراد اساسی دیگر هم هست که لایذ به دلیل پایین بودن سطح آنها اصلاً متعرض آنها نشده‌اند.

اما حرف آخر من این است که در مباحث علمی تعریف و کتابه و ناسزا یا پند و اندرز کاری از پیش نمی‌برد هم‌چنانکه ردیف کردن نام دانشمندان و معاریف برده‌پوش کم‌مایگی و بی‌دقتی کتابی نخواهد شد.

ضیاء عوحد

است و اگر ایشان در کتاب خود در این مطلب اظهار اطلاع نمی‌کردند، من هم اصلاً متعرض آن نمی‌شدم. آقای خوانساری سابقه تاریخی این تأویل را در شرح اشارات و اساس الاقیاس خوانچه سیرالدین طوسی جستجو کرده بودند. حرف من این است که بیان خوانچه از این تأویل یا بیان منطقی جدید به کلی متفاوت است (البته سابقه درست تاریخی این تأویل را در آن مقاله به دست داده‌ام) و برای اثبات نادرستی نظرایشان به خصوص در مثالی که از اساس الاقیاس آورده‌اند به معادل بودن مصدر با فعل به اختصار اشاره کرده بودم. در کتابهای نحو به معادل بودن مصدر با فعل معمولاً در دو محیط اشاره می‌کنند. یکی در بحث تأویل مصدر و دیگری اعمال مصدر. در آن مقاله من به عنوان مثال در برابر تأویل اشاره‌ای به تأویل مصدر کرده بودم. همین اجمال آقای دکتر خوانساری را در این گمان انداخته است که تمام این مطلب در تأویل مصدر خلاصه می‌شود و از این رو نوشته‌اند: «ایشان اصطلاح تأویل مصدری شنیده‌اند. بدون آن که بدانند جای آن کجاست و به هر حال مطمئن باشند که اینجا جای آن نیست» (ص ۱۷۸). و بعد جای آن را نشان داده‌اند و اضافه کرده‌اند که: «مصدر در عربی کاملاً ارزش اسمی دارد» (ص ۱۷۸). آقای خوانساری حتماً سیوطی را در نزد اساتید فن خوانده‌اند و لایذ روزی می‌دانستند که

بفعله الحق مصدر فی العمل

مضافاً او مجرداً معال یعنی برخلاف تصور ایشان مصدر «کاملاً» هم ارزش اسمی ندارد و الا در لازم و متعدی بودن شبیه به فعل خود نبود. البته بحث در این مطلب هم در محدوده منطقی قدیم نمی‌گنجد و اگر در آن مقاله